



بررسی تطبیقی شاهنامه فردوسی و ادیسه هومر از منظر زنانگی و شهر

سعید قاسمی، داریوش نصیری

دکتری فلسفه هنر

کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۶/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۰۸

چکیده

ادبیات تطبیقی از رشته‌های کهن و قابل اعتنا است. گفتگوی فرهنگی بین اقوام از دیرباز مرسوم بوده و می‌توان برای ریشه روایت‌های هر ملتی، خاستگاه مشترکی در نظر گرفت. این رشته به بررسی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادبی در گذشته، حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر و تأثر در حوزه‌های هنری، مکاتب ادبی، جریان‌های فکری، موضوعات و افراد می‌پردازد و حتی می‌توان آن را گفتگوی بین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها دانست. شاهنامه فردوسی و ایلیاد هومر به عنوان حماسه‌های جاودان ادبی، از کم نظیرترین، مباحث این حوزه ادبی است و می‌توان در سه حوزه متفاوت از منظر شخصیت‌های آن: تهمینه و پنلوپه-رستم و اولیس و مفهوم شهر مورد بررسی قرار داد. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی به این حوزه‌ها پرداخته است.

کلید واژه‌ها: ادبیات تطبیقی، شاهنامه فردوسی، ایلیاد و ادیسه هومر، زنانگی، رستم، اولیس و شهر.

۱. مقدمه

داریوش شایگان معتقد است: «یونانیان، ایران و مصر را خوب می‌شناختند. واقعیت این است که یونانیان نه تنها دیگران را به خوبی می‌شناختند، بلکه نسبت به خودشان نیز نگاهی انتقادی داشتند. آنان سخت مجذوب شاهنشاهی ایران بودند. بخش عظیمی از اطلاعات ما درباره پارسیان از تاریخ‌های یونانی به دست آمده است».

هومر همچون فردوسی از ساحران کلام است و تأثیر هر دو بر مردمانشان شبیه هم. اما با تفاوت‌هایی که به آن اشاره خواهیم کرد و به جهت اینکه ادیسه دنباله ایللیاد است در برخی از زمان‌ها به جهت تفهیم مطالب لاجرم از ایللیاد نیز سخن به میان می‌آید. اما نکته قابل توجه دیگر این است که هومر بر عکس فردوسی، با کلمات زیاد حرف کمی زده است و این مفاهیم آنچنان که در شاهنامه موجود است در این اثر بزرگ ادبی وجود ندارد. خیر و شر در یونان در هر انسانی یافت می‌شود ولی در فرهنگ ایران باستان این دو عنصر به راحتی در یک انسان نمود پیدا نمی‌کند؛ انسان یا اهورایی است یا اهریمنی. بی شک شر را تنها می‌توان با خیر دفع کرد حتی اگر نیرومندتر از خیر باشد.

در این پژوهش قصد بر این بوده است که با مدد گرفتن از بررسی تطبیقی دو اثر شاهنامه فردوسی و ادیسه هومر، پاسخی برای این پرسش یافت شود که: بررسی تطبیقی شاهنامه و ادیسه چگونه است؟ این پژوهش، پژوهشی توصیفی-تحلیلی است که ضمن استفاده از متون معتبری که در مورد شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر است، از تطبیق دو اثر نیز استفاده کرده است.

۲. پیشینه پژوهش

۱- عبدالوند، صفر و همکاران (۱۳۹۹). بررسی انگیزه‌های جنگ در شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال ۱۴، شماره ۵۵، ص ۲۹۱-۳۱۸. این پژوهش نگاهی به متون کهن حماسی ایران و یونان دارد که برخی انگیزه‌های جنگ را نشان داده است.

۲- ممتحن، مهدی و مظفری، روح... (۱۳۸۷). نگاهی تطبیقی به شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر، ادبیات تطبیقی، سال ۳، شماره ۹، ص ۱۶۱-۱۴۱. این پژوهش نگاهی تطبیقی به این دو اثر حماسی دارد.

۳. شاهنامه فردوسی و ادیسه هومر

در این بخش به معرفی مختصر از شاهنامه فردوسی و ادیسه هومر که هر دو در ردیف حماسه‌های اسطوره‌ای است خواهیم پرداخت. دو حماسه ماندگار که هم به جهت جنبه‌های حماسی و اسطوره‌ای و هم به جهت جنبه‌های کیفیت هنری دو نماینده تراز اول دو دنیای شرق و غرب هستند. اما پیش از ورود به بحث، در خصوص حماسه تعریفی ارائه می‌گردد تا با شناخت آن وارد مباحث شویم:

واژه حماسه و منظومه حماسی در فرهنگ به دلآوری و منظومه‌هایی درباره دلآوری‌های پهلوانان در نبردها عنوان شده است. در لغت نامه‌ها و فرهنگ‌های معتبر فارسی نیز مانند لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین نیز معانی مشابهی آمده است که همگی به دلآوری و رزم اشاره دارند؛ اما آنچه مسلم است، منظومه حماسی فقط شرح جنگ و خونریزی نیست، چنان که ذبیح الله صفا نیز در کتاب حماسه سرایی در ایران می‌گوید: «منظومه حماسی کامل آن است که در عین توصیف پهلوانی‌ها و مردانگی‌های قوم، نماینده عقاید و آراء و تمدن آن نیز باشد.» (صفا، ۱۳۲۴: ۹).

در سال ۱۳۱۳ ه.ش. در کنگره‌ای که در شهر توس در مشهد و در زادگاه حکیم فرزانه توس برگزار شد، اندیشمندان و شاهنامه پژوهان سراسر جهان در این کنگره به سخنرانی پرداختند و سه سخنور بزرگ جهان را چنین نام بردند:

۱- هومر (ایللیاد و ادیسه) ۲- شکسپیر (نمایشنامه نویس) ۳- فردوسی (شاهنامه).



اما هگل معتقد است که تاریخ از ایران آغاز می‌گردد. و یونان نیز با گذشته درخشان خود، دو تمدن بزرگ روزگار کهن محسوب می‌شوند که با بزرگان خود آثار ادبی شکوهمندی را به جهان هدیه کردند که منشاء پدیدار شدن بسیاری از آثار فاخر آیندگان است. اما در میان این نویسندگان و آثار درخشان و جاودان دو فرهنگ و تمدن کهن، نام شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر همچون خورشیدی در آسمان ادبیات جهان می‌درخشد. اما در میان شباهت‌های بی شماری که میان دو اثر مذکور و داستان‌ها و شخصیت‌ها موجود است سه نکته زیر از نگاه دکتر اسلامی ندوشن بیش از پیش خود نمای می‌کند: «وقایع کتاب هومر مربوط به دوازده قرن ق.م. باشد و وقایع کهن‌ترین قسمت شاهنامه (قسمت اول آن) طبق قرائنی که موجود است (از جمله حدس کریستن سن مستشرق دانمارکی) در نه تا ده قرن ق.م. جای دارد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۳: ۱۷). و در ادامه نقل می‌کند: «وقایع اثر حماسی فردوسی در نواحی خوارزم و جیحون و آن حوالی یعنی جایی که جنگ بین ایرانیان و تورانیان در گرفته است پدید آمده است... اما وقایع اثر حماسی هومر در تروآ، شهری در آسیای صغیر، و یونان پدید آمده است» (پیشین: ۱۷). باید اذعان کرد که قهرمانان هر دو اثر آغازگر جنگ نبودند هر دو برای دفاع درگیر جنگ می‌شوند: «هر دو اثر نوعی جنگ تدافعی است... در واقع حمله از جانب یونانی‌هاست... و دفاع از شرف به خود می‌گیرد» (پیشین: ۱۷). اما برخلاف نظر دکتر اسلامی ندوشن برخی از بزرگان غرب نظر مخالفی نسبت به این ماجرای تدافعی یونانیان دارند. «اهالی تروآ تحت فرماندهی هکتور با همان شجاعت اولیه در کنار حصار می‌جنگیدند و از حریم خانه‌شان دفاع می‌کردند.» (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۲۸۱).

جنبه‌های انسانی هر دو اثر نیز چشم گیر است هم برای هومر و هم برای فردوسی. «هر دو اثر از یک جنبه انسانی حکایت دارند. و حماسه‌های کهن بر اساس اصول انسانی آمیخته به مذهب متکی است... اساس و هسته حماسه به تلاش انسان در یافتن راه درست زندگی بر می‌گردد. به مفهوم کهن، حماسه می‌کوشد تا بیان کند چه راهی درست و چه راهی نادرست است. یا چه کسی حق دارد و چه کسی حق ندارد. البته برای گذشتگان، اصل همیشه این بوده است که مجرم را در حماسه‌های خویش مجازات کنند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۳: ۱۸).

حال با این مقدمه کوتاه به شناخت اجمالی از دو حماسه بزرگ ایران و یونان خواهیم پرداخت.

در وصف شاهنامه، اسلامی ندوشن از قول تتودور نولدکه، ایرانشناس برجسته آلمانی، می‌نویسد: «هیچ ملتی نظیر آن (شاهنامه) را ندارد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۸). اسلامی ندوشن در مصاحبه‌ای با عنوان ارزش‌های حماسی شاهنامه، باور دارد که سه حماسه ایللیاد و ادیسه هومر، مهاباراتا و رامایانای هندوها و شاهنامه فردوسی سرچشمه آریایی دارند و شباهت‌های میان آنها از همین روست. با وجود شباهت‌ها میان اثر شاهنامه و ایللیاد و ادیسه، فردوسی از هومر تأثیر نپذیرفته، چرا که با توجه به شرایط روزگار فردوسی و محیط فرهنگی ایران در آن هنگام، فردوسی نمی‌توانسته از کار هومر آگاهی داشته باشد.

اما شاهنامه یا خدای نامه، رزم‌نامه‌ای گسترده و فراگیر اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، حماسه‌ای منظوم در سبک خراسانی بر وزن "فعولن فعولن فعل/ فعول" در سده چهارم و پنجم ه.ق. و یا قرن ده م. است و قریب به دو هزار سال فاصله از هومر می‌زیسته است و در برگزیده نزدیک به پنجاه هزار بیت و یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین سروده‌های حماسی جهان است. با این وجود شاهنامه دارای حجمی بیش از دو برابر ایللیاد و ادیسه اثر هومر است. سُرایش شاهنامه سی سال کار پیوسته زمان برده است. موضوع این شاهکار ادبی، اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران از آغاز تا سده هفتم میلادی است. فردوسی در سرودن شاهنامه بیشتر از فارسی سره بهره برده و شمار واژگان عربی در شاهنامه هشتصد و شصت و پنج واژه است.

شاهنامه از سه بخش: اسطوره (از کیومرث تا پادشاهی فریدون)، پهلوانی (از کاوه آهنگر تا کشته شدن رستم و فرمانروایی بهمن) و تاریخی (از پادشاهی بهمن و تا گشودن ایران به دست اعراب) تشکیل شده است، که در چهار دودمان پادشاهی: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان گنجانده شده است. در این حماسه عظیم از پنجاه پادشاه (از جمله سه بانو) که بر این سرزمین فرمانروایی

کرده‌اند یاد شده است که نخستین پادشاه، کیومرث و آخرین، یزدگرد سوم است. برخی از ابر داستان‌های شاهنامه عبارتند از: رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، زال و رودابه، ضحاک و سیاوش. چهره درخشان شاهنامه و پهلوان نامدار آن رستم است که ایران را از گزند دشمنان سرزمین و ناموس دور می‌دارد.

شاهنامه نفوذ بسیاری در جهت‌گیری فرهنگ فارسی و نیز بازتاب‌های برجسته‌ای در ادبیات جهان داشته که از خیل بیشمار نام‌آوران جهانی می‌توان به دو تن از نویسندگان و شعرای بزرگ و شهیر اروپایی همانند: گوته و ویکتور هوگو اشاره کرد که از فردوسی بسیار بهره گرفته‌اند و از او به نیکی یاد کرده‌اند. به باور دکتر اسلامی ندوشن شاهنامه فرهنگ ایران باستان و فرهنگ ایران پس از اسلام را پیوند زده و این همان ادامه فرهنگی است که از گذشته‌های دور تا امروز راه خود را یافته و این پیوند مرهون فردوسی است. و در نبود فردوسی کسانی همچون خیام، سعدی، مولوی و حافظ نیز نمی‌توانستند اندیشه خود را پیروارند و چنین بیالند. تاریخ حماسی شاهنامه فردوسی از کودکی فریدون تا مرگ جهان پهلوان رستم با جنگ آغاز می‌شود، بسط داده می‌شود و پایان می‌پذیرد.

شاهنامه یک گزارش تاریخی یا یک داستان پر آب و تاب اسطوره‌ای از ایران باستان نیست. «او (فردوسی) به عنوان آخرین مدافع ملیت ایرانی قد علم می‌کند و با ایجاد شاهنامه، آنچه را که نیزه سرداران و قلم شعویان از انجام آن عاجز مانده را صورت عمل می‌بخشد.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۰۹). شاهنامه «از آغاز ایجاد خود تا به امروز، با فرهنگ، پیش و زبان خاص خود به پایداری ایران در برابر حوادث کمک کرده است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۸). شاهنامه فردوسی خاص مردم ایران و روح بلند آنان سروده شده است تا این پایداری و مقاومت که مختص آنان است و به هیچ دستگاه و دسته‌ای مرتبط نیست ازلی و ابدی باشد.

«شاهنامه کتاب نبرد بین خوبی و بدی است که از آیین مزدایی و اندیشه ایران پیش از اسلام مایه گرفته است... جهان بینی شاهنامه، دفاع خوبی در برابر بدی است. این دفاع به نحو بی‌امان، تا سر حد جان، و با دادن قربانی‌های بی‌شمار ادامه می‌یابد... اگر در شاهنامه، ایران بر توران ترجیح نهاده شده است، برای آن است که واقعا ایران در مجموع روایات، وضع عادلانه تری دارد. مورد ظلم و تجاوز قرار می‌گیرد و از خود دفاع می‌کند. ایران که سرزمین آباد و سرزمین آزادگان است، همواره رشک و طمع همسایگان خود را بر می‌انگیزد. آراستگی و حسن او، او را در معرض کشمکش و مصیبت دائم قرار می‌دهد. ایران کشور بی‌آزاری است، در جنگ‌های خویش، ناگزیر می‌شود که از موجودیت خود و اصول انسانی دفاع کند...» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۱۴-۱۱۶).

به گفته هروودوت که به عنوان معتبرترین مورخ دوره باستان است هومر شاعر و داستانسرای یونانی است که در قرن نهم ق.م. می‌زیسته و از اهالی اسمیرنا یونان بوده که وقایع مربوط به جنگ تروا را جمع‌آوری کرده و با لعابی از افسانه و جنبه‌های فرا انسانی آمیخته است. تنها دو اثر به جا مانده از وی حماسه‌ای منظوم و چکامه‌هایی به نام‌های ایلیاد و ادیسه است که قصه ایزدان و قهرمانان یونانی را تعریف می‌کنند. و تمام آنچه که ما درباره تاریخ و افسانه‌های یونان باستان می‌دانیم از مضامین همین اشعار بهره جسته است. به عبارتی اسطوره‌های یونان با هومر آغاز می‌شود. هومر در پایان زندگی خود نابینا شد و از شهری به شهری می‌رفت و اشعار رزمی‌اش را به نوای چنگ می‌خواند.

ادیسه دومین کتاب کهن اشعار حماسی یونان باستان است که اشعاری روایی دارد و در ادامه ایلیاد است و در اواخر قرن هشتم ق.م. نگاشته شده و یکی از تاثیرگذارترین آثار ادبیات مغرب زمین به شمار می‌آید و شامل بیست و چهار سرود است. ادیسه در بسیاری از زبان‌ها به معنای سرگردانی و آوارگی است. ادیسه درباره سرگذشت بیش از بیست سال سفر و ماجراهایی است که برای ادیسه یا اولیس یا ادیسیوس قهرمان یونان و یکی از سران جنگ تروا، هنگام بازگشت از جنگ تروا به سوی منزل با آنها روبرو گردید، بازگو می‌کند. اولیس پس از آشیل بزرگترین و نام‌آورترین قهرمان یونان است که به ویژه در هوشمندی و نیرنگ بازی نامی بلند آوازه دارد. او فرمانروای ایتاکا است. و ماجراهای مختلف و خطیری برای او و همراهانش پیش می‌آید. اما در نهایت زمانی که همگان تصور می‌کنند که او کشته شده به وطن باز می‌گردد و دست متجاوزان را از سرزمین، زن و فرزند خود کوتاه می‌کند.



هرچند این مجموعه بیشتر ماجرای چهل روز آخر سفر او را شرح می‌دهد. ادیسه منظومه‌ای درباره دریا و خشکی است و به قلمرو افسانه‌ها می‌پردازد و جهان زیر زمین را نیز معرفی می‌کند. «در مقام سنجش تصدیق باید کرد که ایلیاد سحرآسای امیروس که دانشمندان فرنگی آن را کتاب آسمانی شعر دانسته‌اند در عظمت و کمال با شاهنامه معجزه نمای فردوسی پهلو نتواند زد. ایلیاد خیزابه بی از این دریای بی پایان است. چه در ایلیاد روح جنگجویی و قهرمانی توصیف شده و در ادیسه فکر کامرانی و تن پروری تجلی نموده است. اما در شاهنامه این دو حالت همواره به هم آمیخته است.» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۴). «نکته قابل توجه این است که در ایلیاد و ادیسه، کشمکش بین حق و ناحق بر سر زن بروز می‌کند (در ایلیاد، هلن و در ادیسه، پنلوپ)... اما در شاهنامه انگیزه جنگ عمیق تر و انسانی تر است. در سراسر کتاب فردوسی اختلافی بر سر زن پیش نمی‌آید، مگر یکبار.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۱۸). حال پس از مطالبی که گذشت جهت ادامه مقاله به بررسی تهمینه و رستم از شاهنامه و پنلوپه و اولیس از ادیسه خواهیم پرداخت.

۱.۳. تهمینه

زن در ایران باستان چه در نوشته‌های باستانی این سرزمین همچون اوستا و اسطوره‌ها، دارای احترام بوده است. کریستین سن، خاورشناس دانمارکی، معتقد است: «رفتار مردان نسبت به زنان در ایران باستان، همراه با نزاکت بود. زن، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی، از آزادی کامل برخوردار بود.» (کریستین سن، ۱۳۳۷: ۷۵). اما زن در شاهنامه همانند دیگر مصادیق انسانی آن اثر، بزرگی و والاتباری خود را داراست و فردوسی از زنان در شاهنامه خود چهره‌های نیکو (جز سودابه) ارائه می‌دهد و تصویر او تحت الشعاع افراد مختلف و امیال آنان در داستان نیست. چه بسا در دیگر آثار و داستان‌های ایرانی چهره زن حتی از مکر و نیرنگ و هوس آلوده است و این مسئله در بازخورد با مردان شکل می‌گیرد. دکتر محمد دبیر سیاقی در مقاله‌ای با عنوان چهره زن در شاهنامه در کتاب شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی می‌نویسد: «در شاهنامه حال زن چنین نیست و از این سبب است که شما چهره او را جز به شرمگنی و حیا و دل او را جز به مهر و صفا و اندیشه او را جز به ژرفی و دور نگری و کار او را جز به راستی و روش او را جز به متانت و بردباری نمی‌بینید آنجا اصل در زن آریایی نژاد همین است و خلاف آن متصور هم نیست. زن نژاده ایرانی در تمام شاهنامه یک تصویر بیش ندارد و صفات او نیز متعالی است، منتهی احتمالاً با شدت و ضعف در افراد» (سیاقی، ۱۳۵۷: ۶۴). زنان غیر ایرانی نیز با برخورد با نژاد ایرانی صفات متعالی زنان ایرانی را باز می‌جویند (جز سودابه).

سیاقی در ادامه می‌افزاید: «کلمه زن نزدیک سیصد بار در شاهنامه به کار رفته است. این کلمه چنانکه می‌دانید در اوستا "جنی" و در هندی باستانی "جانی" و در پهلوی "زن" به معنی زوجه و مقابل مرد است، یعنی جنس مادینه» (پیشین: ۶۷). محمد علی اسلامی ندوشن در کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه می‌نویسد: «بر خلاف آنچه در نزد اشخاص ناآشنا معروف شده، شاهنامه یک کتاب ضد زن نیست. در دوران پهلوانی از سودابه که بگذریم، هیچ زن پتیاره دیده نمی‌شود. اکثر زنان شاهنامه نمونه بارز زن تمام عیار هستند. در عین برخوردار از فرزاندگی، بزرگ منشی و حتی دلبری، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره مندند. زنانی چون تهمینه و سیندخت و رودابه و فرنگیس و جریره و منیژه و گردآفرید و کتابیون و گردیه و شیرین، هم عشق برمی‌انگیزند و هم احترام را. هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی. برخلاف مردان، همه زنان بیگانه‌ای که با ایرانی پیوند می‌کنند، از صفات عالی انسانی برخوردارند (به غیر از سودابه). اینان چون به ایران می‌پیوندند یکباره از کشور خود می‌برند، از دل و جان ایرانی می‌شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است می‌گیرند. در دوران اساطیری و پهلوانی شاهنامه اکثر زنان نام آور خارجی هستند. زن خوب در شاهنامه زیبایی بدن را با زیبایی روح، و رعنائی را با آهستگی، و شرم را با خواهش جمع دارد.» (ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۱۹-۱۲۰). شرم، اصالت، ارجمندی، وفاداری، پایبندی به خانواده و... از دیگر نشانه‌های زنان در شاهنامه است.

علی نقی در مقاله تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه، نقش زنان را چنین دسته بندی می‌کند: «۱- پادشاهی-۲- همسری شاهان-۳- شاهزادگی-۴- پهلوانی و جنگجویی و سپهسالاری-۵- مادری-۶- کنیزی-۷- زنان عادی-۸- پرستندگی و دایگی-۹- دیگر نقش‌ها(دلبری و عاشق پیشگی-سفیری و خبرسانی- میانجی آشتی-زاییدن پهلوانان و شاهان و شاهزادگان- بازشناساندن هویت قهرمانان)» (علی نقی، ۱۳۹۰: ۶۷-۸۰).

پس نقش مادری و تولد پهلوانان یکی از نقش‌های اساسی شاهنامه است که زنان بزرگی این مسئولیت را به عهده دارند و اتفاقاً یکی از این سیصد زن، تهمینه است. تهمینه دختر شاه سمگان، همسر رستم دستان و مادر سهراب است که توصیف رشادت و جنگاوری و پهلوانی رستم به گوشش رسیده بود و عاشق سینه پاک رستم می‌شود. شبی از شب‌ها که رستم مهمان شاه سمگان بوده، با دایه خویش به اتاق رستم رفته و پرده از سر دل خود با جهان پهلوان می‌گشاید و رستم را دل بسته خود می‌کند و ثمره این عشق، تولد پهلوان جوانی به نام سهراب است. عشق او در پاکدامنی کامل رخ می‌دهد.

اسلامی ندوشن در کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه می‌افزاید: «عشق‌های شاهنامه، در عین برهنگی، بسیار پاک و نجیبانه است (بغیر از مورد سودابه). رودابه و تهمینه نادیده دل‌باخته زال و رستم می‌شوند و دل به آن‌ها می‌سپارند و به طرز عجیبی جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می‌آمیزند. تهمینه حتی از رودابه نیز جسورتر است. رستم که بدنبال اسب گم شده خویش به خانه آنان می‌رود و مهمان می‌شود، در اطاق خود آرمیده است، و او بی هیچ ترس و تردید و حسابگری‌ای، پنهانی به خوابگاه او می‌رود و به او می‌گوید: من نادیده عاشق تو شده‌ام، بیا مرا بگیر، تصاحب کن، نطفه‌ای در شکم جای ده.

این بی باکی؛ نظیرش در هیچ زن نامداری دیده نشده و چنان با بی گناهی همراه است که کمترین شائبه شوخ چشمی و هرزگی بر جای نمی‌نهد. حتی همین واقعه او را در ردیف پارساترین و محروم‌ترین زنان جهان قرار می‌دهد. چه تهمینه با همه زیبایی و آراستگی و مقام شاهزادگی‌ای که دارد، در زندگی خود بیش از یک مرد نمی‌بیند و آن هم فقط برای یک شب. تهمینه، همه شادی و تمنای زندگی خود را در یک هدف می‌نهد و آن داشتن فرزندی از رستم است. زنان شاهنامه، زمانی خوب شناسانده می‌شوند که با آزمایشی روبرو گردند. در چنین وضعی است که حساسیت و عاطفه و شخصیت آنان نمود می‌شود. تهمینه پس از شنیدن خبر مرگ پسرش سهراب بیش از یکسال زندگی نمی‌کند.» (ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۲۴-۱۲۵). تهمینه در شاهنامه بزرگ زاده است و بزرگی می‌کند.

۲،۳. پیلویه

در یونان باستان خانواده‌ها دارای جوامع پدر شاهی بودند و پدر قادر به هر کاری بود و طبعاً در این جامعه مردسالارانه، وضع زن در دوران بسیار پستی سپری می‌شده است. می‌توان این دیدگاه را در کلام ویل دورانت یافت: «از فواشش تمتع می‌بریم، با کنیزکان و زنان نامشروع خود در اوقات روز سلامت جسم خویش را تأمین می‌کنیم و زنانمان فرزندان مشروع برای ما می‌آورند» (دورانت، ۱۳۳۷: ۳۳۸). و یا مثل مشهوری در ادبیات یونان چنین می‌گوید: «نام یک زن پاکدامن را باید مانند شخص او در خانه نهان کرد.» (پیشین: ۳۳۹).

محروم بودن از کمترین وجوه انسانی و اجتماعی باعث شده بود که در آن روزگاران کهن در یونان، نقش زنان بیش از پیش در جوامع خود، کمرنگ و کمرنگ‌تر گردد. عباسی و قبادی در مقاله خود با عنوان مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلیاد و ادیسه هومر، جایگاه و نقش زن را در حماسه هومر چنین می‌نویسند: «۱- زن در قبضه بانو خدایان آسمانی-۲- مردان با تسلط کامل و زنان بازیچه شهوت آنان-۳- فقدان تشخیص استقلال زن و بهره برداری ابزاری از آنان-۴- تنها زیبایی زن ملاک است نه فضایل اخلاقی وی-۵- زن موجودی است فتنه برانگیز-۶- تنها در سوگ سرودهاست که زن مجال خودنمایی می‌یابد.» (عباسی و قبادی، ۱۳۸۹: ۲۷).



۱۱۶-۱۲۳). اما در همین مقاله در مقایسه‌ای نقش و جایگاه زنان در شاهنامه را چنین بر می‌شمرد: «۱- تعدد و تنوع شخصیت‌ها و نقش آفرینی‌های زن در شاهنامه-۲- استقلال و خود مختاری-۳- خردمندی زن-۴- محوریت و سرنوشت سازی زن-۵- ارج و حرمت زن-۶- حسن سرشت زن» (پیشین: ۱۲۶-۱۳۲). با همین نگاه می‌توان اذعان کرد که هویت و جایگاه زنان در شاهنامه نسبت به حماسه غربی از وقار و اعتبار خاصی برخوردار است.

در کتاب افسانه‌های بی‌زمان در قسمت‌های مختلف آن، در خصوص چهره زنان با توجه به آثار هومر چنین می‌نویسد: «هلن زیباترین زن دنیا، دختر زئوس و لدا و خواهر کاستور و پولوکس بود. شهرت زیبایی هلن همه جا پیچیده بود و در تمام یونان، شاهزاده‌ای نبود که خواهان ازدواج با او نباشد... خواستگاران به موجب تعهدی که پذیرفتند، هر که قولش را زیر پا می‌گذاشت و سعی در ربودن هلن می‌کرد، به مجازاتی سخت محکوم می‌شد... پاریس، آن کس که به منزل دوستی شریف قدم نهاده بود، بدون شرم از دستی که به او غذا داده بود، همسرش را ربود. وقتی منلائوس مراجعت کرد و از رفتن هلن آگاه شد، از همه یونانیان کمک خواست و همه جواب مساعد دادند. همگی قول دادند در یآوری او مشارکت کنند و با عبور از دریاها، به تروآ بروند و شهر را به آتش بکشند. در اولین سپاه دو نفر حضور نداشتند. اودیسه فرمانروای ایتاکا و دیگری آشیل پسر پلئوس و تیتیس. اودیسه از گستاخ‌ترین و ضمناً حساس‌ترین مردان یونان بود و نمی‌خواست همسر و خانواده‌اش را به خاطر ماجرای عشقی شخصی دیگر و نجات زن بی‌وفای او، ترک کند.» (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۲۶۵-۲۶۶).

«زئوس ناگهان از جای جست و متوجه خطر شد. هکتور را دید که کنار میدان افتاده و همه چیز را فهمید، برگشت و با خشم به هرا نگاه کرد و با خود گفت: این اوست، این‌ها همه ناشی از حيله گری اوست. هرا می‌دانست زئوس در آن حالت بی‌خودی حتی می‌تواند او را کتک بزند و او کاملاً بی‌پناه است» (پیشین: ۲۷۸). «اما او (هکتور) بی‌اعتنا می‌اندیشید: ... او مرا بدون سلاح، مثل زنی ضعیف خواهد کشت. بهتر است یا با او بجنگم یا بمیرم... ناگهان هکتور حقیقت را دریافت و دانست آتنا او را فریب داده است» (پیشین: ۲۸۲). و اما پنلوپه، در اسطوره‌های یونان، همسر اولیس و مادر تلماخوس است. او در جوانی به دلیل زیبایی‌اش خواستگاران زیادی داشت. پدرش برای جلوگیری از دعوا و کشمکش، مسابقه‌ای ترتیب داد تا برنده آن را به دامادی انتخاب کند. در این مسابقه اولیس سرافراز بیرون آمد و با پنلوپه ازدواج کرد. پنلوپه با وجود خواستگاران بسیار زیاد طی بیست سال به اولیس وفادار ماند. او خواستگاران خود را هر بار با زیرکی از خود ناامید می‌کرد. یکی از حيله‌های معروف او این بود که شروع به بافتن کفن اولیس کرد و به خواستگاران وعده داد، هنگامی تصمیم به ازدواج خواهد گرفت که بافتن این پارچه پایان بیابد. این درحالی بود که پارچه هیچ‌گاه پایان نمی‌یافت، زیرا او هر شب هرچه را بافته بود می‌شکافت. این حيله او سه سال خواستگاران را دور نگاه داشت. پس از فاش شدن حيله‌اش، قرار گذاشت با کسی که بتواند کمان اولیس را خم کند ازدواج کند. در همین زمان اولیس با لباس مبدل به خانه‌اش بازگشت. شرط را برد و تمامی خواستگاران را با همکاری پسرش تلماخوس کشت. پنلوپه را نماد وفاداری زناشویی می‌دانند. سروده‌های چهاردهم تا بیست و یکم در ادیسه بیانگر این موضوع است.

«تمام حوادث این حماسه‌ها در پی رسیدن به خواست‌ها و هوس‌های پهلوانان شکل می‌گیرد و زن در این حماسه‌ها بنیادی‌ترین انگیزه نبرد بوده و نقشی جز زنانگی ایفا نمی‌کند چنانکه در گبرودار نبرد نیز از زنان مبارز و اندیشمند، نامی برده نمی‌شود. تنها مورد قابل بحث، زیبایی آنان و کامجویی است. از سویی، در حماسه‌های غرب زنان ایزدبانو(الهه) هستند، و در سامان دادن احوال جهان نقش دارند اما این نقش با تنفر و عشق نسبت به هم جلوه می‌یابد و منجر به جنگ و یا رویدادهای مشابه می‌شود. مانند نقش آفرودیت و اسیر کردن هلن و ازدواج او با پاریس. گاه نقش زنان کارکردی یکسویه داشته و مورد توجه پهلوانان قرار نمی‌گیرد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۸: ۲۸۴). و در حقیقت نقش زنان در حماسه‌های غرب کاملاً ابعاد جسمانی داشته است. «مدار جنگ در ایلیاد عشق زن است» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۲۷).

زنان در ادیسه هومر نسبت به زنان، در دیگر اثر او، ایلیاد، نقش محوری‌تر و پویاتری بازی می‌کنند اما همچنان نسبت به شاهنامه دارای یک عقب گرد است. همچنان که سودابه در شاهنامه یک استثناست، پنلوپه نیز در دو اثر هومر ایلیاد و ادیسه نیز یک استثناست. وفاداری و عدم خیانت زن در کنار زیبایی تام و تماش و وجه زنانگی‌اش، تعهد پذیری، اصالت، پایداری، زیرکی، همدوش با همسر، نگهبانی از اصالت پهلوانی همسر، حیا، شرم و... از جمله نقاط مشترک تهمینه و پنلوپه است.

۳،۳. رستم

«تویی در همه بد به ایران پناه
ز تو بر فرازند گردان کلاه»
«کسی را که جنگی چو رستم بود
بیازارد او را خرد کم بود»
«مرا مام من نام مرگ تو کرد
زمانه مرا پتک ترگ تو کرد»

به قول حکیم توس: یکی مرد جنگی به از صد هزار، که در وصف رستم دستان سروده است. رستم مشهورترین و نام آورترین چهره، در شاهنامه و ادبیات فارسی است. او جهان پهلوان و بزرگترین و ستودنی‌ترین پهلوان شاهنامه با انبوهی از کارهای خارق العاده و پهلوانی است که در شورانگیزترین قسمت شاهنامه وارد می‌شود. رستم شخصیتی اسطوره‌ای - حماسی دارد. همچون گفته مهدی اخوان ثالث "کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان" بسیار برازنده اوست. اما نام رستم از دو جزء تشکیل شده است: "رس" به معنای: رستن و نمو یافتن، و "تم" به معنای دلیر و پهلوان. او فرزند زال و رودابه، همسر تهمینه، پدر سهراب و فرامرز است. اودر شهر زابلستان در ایران متولد شد.

رستم در هنگام زاده شدن آنچنان بزرگ پیکر بود که پزشکان ناچار به شکافتن پهلوی مادرش بودند تا او را از شکم مادر بیرون کنند (روش رستم زایی یا سزارین). نکته جالب توجه شاید این باشد که «در زاده شدن رستم، پزشک چیره دستی به نام سیمرغ حضور دارد. سیمرغ با پزشکی پیوندی بسیار استوار دارد» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۸۷-۳۸۸). به جهت تبارشناسی، تبار پدری او به جمشید و تبار مادری او به ضحاک می‌رسد. او در دوران پیشدادیان و کیانیان و پادشاهی: منوچهر، نوذر، کیقباد، زو تهماسب، کیکاووس، کیخسرو، لهراسب و گشتاسب پهلوان اول و بلند مرتبه ترین فرمانده سپاه ایران بوده است. از القاب او می‌توان به: یل نامدار، پیلتن، تهمتن، تاج بخش و ... اشاره کرد. درفش او ازدها پیکر است. از دیگر ویژگی‌های او می‌توان به اژدهاکشی، گرزداری و اعتقاد به خدای یگانه اشاره کرد. رستم در آغاز هر کار از یزدان پاک مدد می‌جوید. اعتقاد نویسنده شاهنامه، فردوسی، به باور خدای یگانه همچون دیگر ایرانیان در زبان ابر پهلوان ایران، رستم، شکل می‌گیرد. خدایی که حقه و نیرنگ نمی‌زند و رستم در تمام مسیر پر فراز و نشیب داستانش همیشه با یاد او از مخاطرات عبور می‌کند. طول عمر رستم طبق ابیات شاهنامه در حدود ششصد سال ذکر شده است:

«ز پانصد همانا فزونست سال
که تا من جدا گشتم از پشت زال»

مرگ او توسط برادر ناتنی‌اش، شغاد، در سرزمین کابل و در چاهی که او برایش تدارک دیده بود رقم می‌خورد. فردوسی در وصف او در شاهنامه حق مطلب را تمام کرده است:

«جهان آفرین تا جهان آفرید
سواری چو رستم نیامد پدید»

از مهمترین جنگ‌های رستم می‌توان به: ۱- جنگ مازندران- ۲- جنگ هاماوران- ۳- جنگ هماون- ۴- جنگ بزرگ کیخسرو اشاره کرد. از حوادث و اقدامات مهم رستم که در شاهنامه به نظم در آمده است می‌توان به:

۱- کشتن دیو سپید ۲- فتح دژ سپندکوه ۳- آوردن کیقباد از البرز کوه ۴- نجات دادن کیکاووس و سایر پهلوانان در بند دیو سپید از مازندران با گذشتن از هفت خان ۵- نجات کیکاووس از بند شاه هاماوران ۶- جنگ با سهراب ۷- پرورش سیاوش پسر کیکاووس



۸- کشتن سودابه همسر کیکاووس به خونخواهی سیاوش ۹- کشتن اکوان دیو ۱۰- بیرون راندن افراسیاب از ایران که در غیبت کیکاووس به ایران تاخته و آن را تسخیر کرده بود ۱۱- خونخواهی سیاوش و تاختن به توران ۱۲- حضور در جنگ با خاقان چین و اسارت خاقان چین ۱۳- کشتن اسفندیار ۱۴- پرورش بهمن پسر اسفندیار ۱۵- نجات بیژن پسر گویو از چاه افراسیاب اشاره کرد. بزرگی رستم و کارهایش درسی است برای نبرد و مقاومت. «بزرگی آنها در آن است که زندگی را دوست می‌دارند، بی آنکه از مرگ بترسند... ارزش زندگی هر کس تنها به این نیست که چگونه زندگی کرده است، به این نیز هست که چگونه مرده است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۵-۶). یا فردوسی از زبان رستم می‌گوید:

«دریغ است ایران که ویران شود / کنام پلنگان و شیران شود»

اما همچنان که اندیشه رستم دوری ایرانیان و ایران زمین از نابودی است در حماسه هومر رگ خواب قهرمانان هر چیزی از جمله زن می‌تواند باشد. "آشیل به خاطر زنی که آگاممنون پادشاه از غنائم او کسر کرده آرزو دارد که زئوس شکست را نصیب هم میهنانش کند تا فقدان او در جنگ احساس شود." (جمالی، ۱۳۶۸: ۲۳). هدف هیچ یک از قهرمانان و پهلوانان یونان با هدف رستم دستان در دفاع از تمامیت ارضی و دفاع و مقاومت از ایران یکی نیست. «رستم در سراسر جنگهای سیزده ساله ایران و توران افسوس آن روز را می‌خورد که اقبال با افراسیاب یار بود و کمربندش پاره شد و توانست از چنگ رستم بگریزد.» (پیشین: ۳۵).

۳،۴. اولیس

«یونانیان باور نداشتند که خدایان، جهان را آفریده‌اند، بلکه جهان را خالق خدایان می‌دانستند. بنا بر عقیده آنان ابتدا آسمان‌ها و زمین شکل گرفتند و آنها والدین نخستین جهان هستی شدند. غولان (تیتان‌ها) فرزندان زمین و بهشتند و خدایان نوادگان آنان» (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۶). ادیسه یا به تلفظ یونانی اودیسیئوس یا به تلفظ لاتین اولیس در اساطیر یونانی فرزند لاترتز و آنتیکلیا پادشاه افسانه‌ای شهر ایتاک، همسر پنلوپه و پدر تلماخوس، یکی از برجسته‌ترین رهبران و قهرمانان یونانیان در جنگ تروا، و قهرمان کتاب ادیسه هومر است. «اولیس پس از آشیل، جهان پهلوان رویینه تن یونان، بزرگ‌ترین و نام‌آورترین قهرمان یونان است که به ویژه در هوشمندی و نیرنگ بازی نیز نامی بلند آوازه داشت.» (کزازی، ۱۳۷۹: ۱-۲). هوش و خرد او در میان یونانیان معروف است و او مبتکر اسب تروا و پیروزی یونانیان است. سرنوشت او به تقدیر خدایان گره خورده است و تقدیر او را از وطن دور کرده و مورد غضب خدایان قرار گرفته و سرنوشتش همانند انسان آواره‌ای است.

اودیسیئوس در جنگ تروا همراه آشیل است و در جریان فتح شهر، هنگامی که یونانیان آمیدی به پیروزی نداشتند اسی چوبین ساخت و به همراه تعدادی از سربازان خود در اسب پنهان شد. ارتش یونان وانمود کرد که شکست خود را قبول کرده و اسب را به عنوان هدیه به مردم تروا پیشکش می‌کند. ترواییان متوجه حيله دشمن خود نشدند و اسب را وارد شهر کردند و به جشن و پایکوبی پرداختند. نیمه شب که ترواییان مست و مدهوش به خواب رفته بودند، اودیسیئوس به همراه یاران خود از اسب بیرون آمدند و دروازه‌های شهر را گشودند و ارتش یونان وارد شهر شد. آن شب یونانیان بسیاری از مردم تروا را کشتند و شهر را غارت کردند، اما اتفاقی که در آن شب زندگی اودیسیئوس را دگرگون کرد، این بود که وی به تاراج معبد پوزئیدون پرداخت و مجسمه او را شکست، کاهنه معبد، کاساندر را بر اثر این کار اودیسیئوس را نفرین کرد، و از خدایان خواست او را آواره کنند و چنین هم شد.

در ایتاکا، اودیسیئوس سرانجام به دست پسرش یعنی تلماخوس کشته می‌شود. تلماخوس که در جستجوی پدر است، تعدادی از گاوهای پدر را می‌دزدد و به هنگامی که اودیسیئوس در تعقیب اوست، با نیزه زهردار تلماخوس مجروح و کشته می‌شود. این نیزه را تلماخوس از کشتی پرتاب می‌کند و پیشگویی تیرزیاس از مرگ اودیسیئوس تحقق می‌یابد. تیرزیاس گفته بود که مرگ وی از جانب دریا

فرامی‌رسد. وقتی تلماخوس از کار خود آگاه می‌شود، کالبد پدر را به سرزمین مادری می‌برد. تلماخوس پس از این ماجرا با پنلوپه ازدواج می‌کند.

«مردم یونان می‌گفتند که پهلوانانشان را خدایانی که دوستدار مردم تروا بودند آزار کردند و پیش از آنکه به شهرهای خود باز گردند گرفتار جان فرسای‌هایی شدند که درباره آن داستان‌های بسیار بر سر زبان‌ها بود.» (نفیسی، ۱۳۸۵: ۲۳). داستان آگامنون، آژاکس و از همه معروف‌تر داستان بازگشت اولیس است. اما ادیسه مکمل ایلید است و اولیس در هر دوی این دو حماسه نقش پررنگی ایفا می‌کند و جهت شناخت اولیس باید از هر دو منبع استفاده کرد. «مدار جنگ در ایلید عشق زن است. اما در شاهنامه حس افتخار، عشق آزادی یا حس انتقام است.» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۲۷). نباید فراموش کرد که در ایلید زمانی که یونانیان در یک حمله ترواییان را در کنار کشتی‌هایشان غافلگیر می‌کنند، آگامنون پیشنهاد فرار و عقب نشینی با کشتی‌ها مطرح می‌سازد و این اولیس است که مخالفت می‌کند و با سخنان خود، سرداران و سپاهیان را به پایداری و ادامه جنگ تشویق می‌کند.

«مردم فریاد زنان به خیابان‌ها می‌دویدند و یک به یک به دست سربازان یونانی کشته می‌شدند. آنان بی آنکه حتی یک تیر بیندازند، از پای در می‌آمدند. این دیگر جنگ نبود، کشتار دسته جمعی بود و یک قتل عام گروهی... مردم شهر (تروا) آجر بام منازل خویش را می‌کنند و بر سر یونانیان پرت می‌کردند. چنین بود که برج کاخ پریام فرو ریخت و بسیاری از مهاجمان را که به در قصر رسیده بودند، از پای در آورد... دیگر ماجرا به آخر رسیده بود. نبرد از ابتدا نابرابر بود» (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۲۹۴-۲۹۵).

اما اولیس در موقعیتی واقع شده که یک متجاوزگر و بیدادگر است و اساساً نمی‌تواند همچون رستم در شاهنامه فکر داد و دفاع از سرزمین را داشته باشد. هر چقدر که در شاهنامه سفارش به دادگری شده است که بن مایه مقاومت و خرد ورزی است، در آثار هومر کمتر به آن پرداخته شده است. «در ایلید که بن مایه جنگ، هر رویدادی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، شاعر کهن دیگر فرصت حاشیه رفتن و از داد سخن گفتن را ندارد. در سرتاسر ایلید دو بار به صورت جدی سخن از دادگری به میان می‌آید اما در بسیاری از قسمت‌های ادیسه که سخن از داد رفته است (چه خود کلمه ذکر شده باشد و چه نشده باشد) اغلب منظور مهمان نوازی، ویا تقسیم عادلانه غذا در سر سفره است. هومر بسیار کمتر از فردوسی داد را در معنای عمیق و فلسفی آن به کار برده است» (جمالی، ۱۳۶۸: ۹۹-۱۰۲).

«در آثار هومر اغلب ترحم اشرافیت است بر رعایا، یا مهر پر منت و بوالهوسانه خدایان خوشگذران است بر بشر بی پناه.» (پیشین: ۱۰۶). از سویی دیگر گروهی که ظلمی به آنان حادث شده، پیرو خط دوستی و صلح هستند و این رهنمون حتی در رفتار با اسرا نیز تأثیر می‌گذارد، نه آنان که در حال حمله و متجاوز گردند. به نظر می‌رسد یکی از محورهای قابل تأمل در این مبحث همین نکته است که می‌تواند شاخص اساسی بین تفکر ایرانی فردوسی، در برابر آن تفکر یونانی هومر باشد.

«افراسیاب در نبرد با سرداران ایرانی مستأصل شده است و از این شهر به آن شهر می‌گریزد. کیخسرو فرصت را مناسب می‌یابد و به سپاهیان خود گوشزد می‌کند:

ز ترکان هر آنکس که فرمان کند	دل از جنگ جستن پشیمان کند
مسازید جنگ و مرزید خون	مباشید کس را به بد رهنمون
و گر جنگ جوید کسی با سپاه	دل کینه دارش نیامد به راه
شما را حلالست خون ریختن	به هر جای تاراج و آویختن» (پیشین: ۱۲۶-۱۲۷).
و حال قطعه‌ای از ایلید هومر:	



«وقتی سپیده دمید، از مغرورترین شهر آسیا جز خرابه‌ای نمانده بود. فقط گروهی زن اسیر که شوهرانشان کشته شده، کودکانشان ربوده شده بودند و اکنون ارباب‌هایی که آنان را به کنیزی خریده بودند، می‌آمدند تا آنان را با خود ببرند و والاترین آنها ملکه سالخورده، هکوبا و عروسی آندروماخه، همسر هکتور بود. برای هکوبا همه چیز تمام شده بود...»

در این میان، هنوز یک زن فرزندش را با خود داشت و او آندروماخه بود که پسر کوچکش، استیاناکس، را در آغوش می‌فشارد... مادر به خود می‌گفت: پسر خیلی کوچک است حتماً آنها اجازه می‌دهند با من باشد. ولی قاصدی از لشکر یونان آمد و با ناراحتی و کلماتی مقطع گفت که بر خلاف میلش ناچار است پسر کوچولو را ببرد. مادر با وحشت میان حرفش پرید و گفت: نگو، نگو که پسرم نباید نزد من بماند. مرد جواب داد: نمی‌شود، او باید بمیرد، مثل بچه‌های دیگر، او هم باید از دیوار برج تروا به زیر افکنده شود. همین حالا. بگذار زودتر کار تمام شود. چون زنی شجاع تحمل کن. فکر کن، تو تنها نیستی، زنی اسیر و بی‌فریاد رس در جهان. زن بیچاره می‌دانست آنچه مرد می‌گوید حقیقت تلخی است و هیچ پناهنده‌ای نیست، ناچار با فرزندش وداع کرد:

گریه کن پسرکم، نمی‌دانی چه در انتظارت است، پرتاب می‌شوی، در هم می‌شکنی و کسی غمت را نمی‌خورد، مرا بیوس برای آخرین بار، نزدیک‌تر بیا، بیا، نزدیک‌تر به کسی که تو را به دنیا آورد، دستان کوچکت را دور گردنم حلقه کن، اکنون مرا بیوس، بیا و لب بر لبم بگذار.

سربازان، کودک را با خود به بالای باروی شهر، جایی که قبلاً دختر هکوبا، پولیکسینا را کشته بودند، بردند. با مرگ پسر هکتور آخرین قربانی داده شد. زن‌ها همچنان در انتظاری جانکاه، رسیدن کشتی‌ها و نگون بختی خویش را نظاره می‌کردند. آنان مویه کنان می‌خواندند:

تروا نابود شد، از آن شهر آباد و بزرگ، اکنون شعله‌های سرخ آتش زبانه می‌کشد، بال‌های خاکستری دود، بر همه جا گسترده است، گرد و خاک بر فراز شهر می‌گردد، همه جا تاریک، همه سو تیره، ما می‌روییم، یکی دور یکی نزدیک، و تروا، برای همیشه رفت، بدرود شهر عزیزم، بدرود، بدرود وطن من که خاکت به فرزندانم زندگی داد.» (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۲۹۶-۲۹۷).

نحوه مکالمات و گفتگوی یکی از شخصیت‌های برجسته شاهنامه و ایلید در بالا به آن اشاره شد. اما دکتر ابراهیم مدرسی در مقاله خود در کتاب شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی در مورد مکالمات و گفتگوهای قهرمانان آثار هومر چنین می‌نویسد: «از گفتگوهای پهلوانان هومر، هراس از مرگ، بی‌اعتمادی به خود و بی‌رحمی و ضعیف‌کشی کاملاً پیداست... حال آنکه از سخنان فردوسی، جوانمردی، ترحم، اعتماد بنفس، منطق و از همه مهمتر خونسردانه مرگ را به بازی گرفتن از جانب طرفین پیکار است.» (مدائینی، ۱۳۵۷: ۲۵۱).

۴. مفهوم شهر در دو حماسه

«شهر در زبان فارسی از واژه خستر یا خشته‌ر در اوستا گرفته شده و در ایران باستان با دو معنی کنونی شهر و نگهبان شهر، کاربرد داشته و در معنای پادشاهی و توانایی یا سلطنت و اقتدار و قلمرو حکومت نیز به کار می‌رفته است.» (پوردوود، ۱۳۵۵: ۵۵). «این چنین است بازتاب واژه شهر در شاهنامه فردوسی در واژه پیوندی ایرانشهر، با پیوند شهر و شهریاری یا دارنده توانی قدسی و برین (پیوسته با قدرتی برین) و کاربردی زمینی یا برزمینی برای نامیدن پهنه یک کشور» (سلطانزاده، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۶).

«شهر ایرانی پیش از آنکه یک کالبد باشد، یک مفهوم است، مفهومی که برخاسته از ساختار اجتماعی و اعتقادی ایرانیان که در کالبدی نمادین متبلور شده و رمزی از نحوه شناخت ایرانیان از جهان و هستی بوده است» (اعتضادی، ۱۳۸۶: ۱۳۵). «از این رو

یگانگی مفهوم شهر با حکمرانی و پادشاهی وجود بار معنایی مقدسی را می‌رساند که حکایت از یک شهر-قدرت داشته که محل استقرار قدرت پادشاهی است» (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۸).

اما شهر و مفهوم آن در زبان غیر فارسی دارای معانی متفاوتی است. علی‌رובین در مقاله خود در کتاب برگزیده مقالات جشنواره تئاتر فجر می‌نویسد: «شهر در زبان انگلیسی برابر با واژه: (City, Polis, Urban) بوده و از ریشه لاتین Urbanus (به معنی شهری یا متعلق به شهر) و Urbs که به شهر رم گفته می‌شده، برگرفته شده است. نیز واژه Civitas در لاتین برابر با واژه Polis یونانی است که در یونان باستان بیش از آنکه به معنی یک فضا باشد به معنی نوعی سازمان یافتگی ویژه اقتصادی-سیاسی، منطبق بر یک فضای خاص است.» (رویین، ۱۳۹۵: ۴۴).

شهر در دسته بندی و زیر مجموعه مکان هویت می‌گیرد و این موضوع در ارتباط مستقیم با فرد و حضورش در شهر شکل می‌گیرد. این پدیده انسان ساز که مهمترین دستاورد بشریت است، هویت و تعامل فردی ارتباطی دو سویه با هویت شهری و اجتماع دارد که فرد به آن وابسته و متعلق است. در حقیقت این انسان است که به شهر و مفهوم شهر هویت و اعتبار می‌بخشد. و با حضور انسان است که شهر دارای قصه می‌شود و حتی از یک مکان صرف خارج شده و تبدیل به یک اسطوره، تمثیل و یا یک مکان منحصر به فرد می‌شود.

«ویلیام شکسپیر می‌گوید: شهر مگر چیست جز آدمیان درونش؟. ساکنان هر شهر خود جزیی از قصه‌ای هستند که شهر برایشان می‌گوید و همین تأثیر و تأثر متقابل شهر و شهروند است که قصه شهر را می‌سازد و بازگو می‌کند» (حبیبی، ۱۳۹۱: ۲). دکتر رفیق نصرتی در مقاله خود در کتاب مقالات برگزیده جشنواره تئاتر فجر می‌نویسد: «اما آتن تنها شهر به معنای امروزی آن نبود. آتن تجسم واحدی سیاسی-اجتماعی بود به نام پولیس که سبقه ای دارد مربوط به ۸۰۰ پیش از میلاد. و در بررسی‌های تاریخی پدید آمدن آن را به دوره سیزدهم تا هفتم پیش از میلاد نسبت می‌دهند» (نصرتی، ۱۳۹۵: ۷۷). او چنین ادامه می‌دهد: «دوران تاریخی یونان سال‌های میان قرن سیزدهم تا هشتم پیش از میلاد را در بر می‌گیرد که نبود نوشتار این دوران را واجد صفت تاریکی می‌کند. حماسه‌های هومری با آن که در دوره تاریکی پدید آمده‌اند اما نوشته شدنشان به دوره آرکائیک و پس از دوران تاریکی تعلق دارد. دورانی که سر آغاز ادبیات یونانی به شمار می‌آید و از قرن هشتم پیش از میلاد شروع می‌شود. زمینه حماسه‌های هومری و سایر آثار ادبی دوره آرکائیک یونان، نظم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نوینی است که پولیس خوانده می‌شود» (پیشین: ۷۸).

«برخی اوقات شهر و قلمرو، نام‌های متفاوتی داشته‌اند. مثلاً آتیکا قلمروی است که در اختیار آتنی‌ها بوده است و از آتن-که پولیس به مفهوم دقیق کلمه بوده- و پیرایوس و روستاهایی چند تشکیل می‌یافته است اما مردمان این قلمرو را مجموعاً آتنی می‌گفته‌اند و نه آتیکایی و هر شهروندی در هر نقطه‌ای از این قلمرو آتنی محسوب می‌شده است.» (کیتو، ۱۳۹۳: ۸۸). «برخلاف عقیده و نظر آمارگران سرشماری جمعیت، آنچه شهر را تعریف می‌کند، هنر، فرهنگ و هدف سیاسی است نه تعداد جمعیت آن» (مفورد، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

توران: در شاهنامه شهرها جایگاه نیکی و بدی است. در شاهنامه «شهریار بد که جایگاهش در توران است، اساس سلطنتش بر بیداد استوار است و در اثر آلوده شدن به صفات رذیله، در سرزمین تیرگی به سر می‌برد» (عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

مازندران: «در شاهنامه و کتابهای هم عصر آن و مقدم بر آن ظاهراً لفظ مازندران به معنی طبرستان بکار نرفته است مگر آنکه بندرت عبارتی و شعری را بتوان چنان تفسیر کرد. به طور عادت مازندر و مازندران بر سرزمینی در حدود مغرب زمین و بسیار دور از ایران اطلاق می‌شده است و دیوهای مازندران که در وی دیوداد نام برده شده‌اند ربطی به ساکنین طبرستان نداشته‌اند بلکه در سمت شام و مصر و آفریقا تصور شده‌اند. در مقدمه قدیم ابومنصوری آمده است که: آفتاب بر آمدن را باختر خواندند و فرو شدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران خواندند... و از چپ روم خاوریان دارند و مازندران دارند، و مصر گویند از مازندران است. ولی شک نیست که



از عهد ملک‌شاه سلجوقی به بعد لفظ مازندران بر طبرستان اطلاق شده است» (مینوی، ۱۳۷۲: ۲۳۸). «در شاهنامه، زیستگاه دیوان و جادوگران، مازندران و هندوستان است. در اوستا، این مکان مازندران و مطلق: شمال نام رفته است» (خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ۱۸) دکتر نصرالله فلسفی در مقاله خود در کتاب فردوسی و شاهنامه می‌نویسد:

«منظومه هومر فقط از یک حادثه تاریخی باستانی حکایت می‌کند و گر چه از خلال سطور آن تا حدی عقاید دینی و طرز فکر و احوال اجتماعی و میزان تمدن یونانیان عصر امیروس و اندکی پیش از آن را می‌توان دید باز برای معنی کامل تمدن یونان در عصر سراینده داستان کافی نیست. چنانکه جز مراسم جنگ و صفات پهلوانی و قسمتی از عقاید و مراسم دینی و اطلاعات مختصری از اخلاق پادشاهان و پهلوانان چیز دیگری از آن بدست نمی‌آید و قسمت اعظم حوادث هم در معنی مکرر است... اما در شاهنامه جریان وقایع مرتبست و این مجموعه بی نظیر چون آینه روشنی است که در آن مظاهر مختلفه زندگانی ایرانیان قدیم را مشاهده می‌توان کرد، همانطور که از مطالعه شاهنامه به سبک مملکت داری و شیوه سیاست و لشکرکشی و جنگ نیاکان خود پی می‌بریم به اخلاق و افکار و عقاید و طرز تفکر و حتی نوع احساسات ایشان نیز آشنا می‌شویم» (فلسفی، ۱۳۷۰: ۴۱۵).

«در ایران هنگام جنگ به افراد سپاه حقوق معین می‌دادند و سپاهیان اجازه نداشتند که در ایران یا در خاک دشمن از رعایا چیزی بگیرند و آبادی‌ها را ویران کنند. در منظومه ایلید از حقوق سپاه سخنی در میان نیست و فقط قسمتی از غنائم جنگ میان سپاهیان تقسیم می‌شده است» (پیشین: ۴۱۶). «فرماندهی سپاه با شاه یا با اسپهبدی بود که از طرف شاه انتخاب می‌شد. او در کار جنگ اختیار مطلق داشت. سرداران بی فرمان او جنگ نمی‌کردند. شاه هر کس را که به سپهبدی بر می‌گزید درفش کاویانی را به او می‌داد. سپاه ایران اساساً مرکب از چهار قسمت مهم بوده است: اول: قسمت چپ یا میسره، دوم: قسمت راست یا میمنه، سوم: قلب یا مرکز سپاه، چهارم: ساقه که در پشت لشکر قرار می‌گرفته است. علاوه برین جمله قسمت دیگری هم به نام طلایه به منزله پیش قراول امروزی بود که پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد.

در سپاه یونان هم چنانکه از ایللیاس بر می‌آید آگاممنون فرمانده کل بوده و سایر پهلوانان مطیع فرمان او بودند. ولی آن اطاعت و روح ستایشی که پهلوانان شاهنامه نسبت به شخص شاه داشتند در این منظومه دیده نمی‌شود... همانند کناره گیری آشیل بر سر دختری اسیر، که به درشتی با آگاممنون سخن می‌راند و یا در منظومه دوم ایللیاس، یک تن از افراد سپاه بر سر غنائم جنگ با آگاممنون به زشتی سخن می‌گوید و سربازان یونان را ملامت می‌کند که چرا از گرد او پراکنده نمی‌شوند. از بیرق و علامات مخصوص پهلوانان هم سخنی در میان نیست جز عصای مخصوص شاه، آگاممنون، که همان درفش کاویانی است. در سپاه یونان سواره نظام نبوده است و افراد سپاه همگی پیاده می‌جنگیدند. و پهلوانان و شاهان با ارابه‌هایی که بوسیله اسبان قوی کشیده می‌شده به میدان جنگ می‌رفته اند. ولی در میدان غالباً از ارابه‌ها به زیر می‌آمدند. از تقسیمات معین سپاه نیز در کتاب ایللیاس اثری نیست» (پیشین: ۴۱۶-۴۱۸).

«اسلحه پهلوانان از سایر افراد ممتازتر و گرانبه‌تر بوده است، مثلاً اسلحه آخیل که بگمان امیروس بدست وولکانوس رب النوع آتش ساخته شده بود مرکب از سپری بود که پنج ورقه طلا و نقره در آن بکار رفته بود و وولکانوس روی این سپر تصاویر زیبایی از آسمان‌ها و ستارگان و صور مختلفه زندگانی بشر و مناظر طبیعی نقش کرده بود و امیروس جزئیاتش را به تفصیل گفته است... سلاح جنگ سرداران بزرگ چنان در نظر یونانیان گرانبه‌ها بود که پهلوانان پس از کشتن حریف برای تصرف اسلحه او جان خود را در خطرهای سخت می‌افکندند...»

هم چنین در شاهنامه، ویران کردن و سوختن آبادی‌ها و مزارع دشمن نیز مرسوم نبوده است و در تمام قسمت داستانی شاهنامه جز یکی دو مورد نشانی از این کار ناپسند نیست. ایرانیان اجساد بزرگان معروف دشمن را محترم می‌داشته‌اند و بیرون کردن اسلحه از تن مقتولین خصم مرسوم نبوده و این کار از نظر ایرانیان سخت ناپسند بوده است. سپاهیان یونانیان چون بر شهر دشمن غالب می‌شدند عموم مردان را از خرد و بزرگ می‌کشتند و زنان را به اسارت می‌بردند و شهر را با خاک یکسان می‌کردند. نسبت به اجساد پهلوانان

دشمن هم بزشتی رفتار می‌شد و این گونه اعمال از جمله آرزوهای جنگی ایشان بود چنانکه اخیلس جسد هکتور شاهزاده ترویایی را بر ارابه خویش بست و سه روز پیاپی گرد حصار تروآ بر خاک و خاشاک کشید. بیرون کردن اسلحه از تن کشتگان دشمن نیز امری عادی و مرسوم بوده و اسلحه دشمن از بهترین غنائم جنگی و مهمترین افتخارات محسوب می‌شده است (فلسفی، ۱۳۷۰: ۴۱۹-۴۲۰). «هکتور زره از تن رقیب (پاتروکلوس) بیرون کشید و جامه خود را به درآورد و زره را پوشید» (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۲۷۹).

امیروس بنابر معتقدات مذهبی، اساساً شجاعت شخصی پهلوانان داستان را به چیزی نمی‌شمارد و ارباب انواع و خدایان گوناگون را مسبب فتح یا شکست طرفین می‌داند چنانکه تمام سپاه در جنگ‌ها فی الحقیقه آلت اجرای مقاصد خدایانند و از خویشتن اراده‌ای ندارند. به همین سبب از این منظومه به قدر و مقام و شجاعت و ارزش واقعی پهلوانان داستان پی نمی‌توان برد. در صورتی که هریک از پهلوانان شاهنامه شخصیتی خاص دارد و شخصیت او در همه جای داستان محفوظ و یکسان است (فلسفی، ۱۳۷۰: ۴۲۰-۴۲۱).

۵. نتیجه‌گیری

فردوسی و هومر را می‌توان در زمره انسان‌های نیک و خردگرا و صلح‌اندیش دانست چرا که در حماسه‌های جاودان خود چه به طور مستقیم و غیر مستقیم جنگ و عواقب و تبعات آن را نکوهش کرده‌اند. هر کدام سند و هویت ملتی دیرینه هستند که توانستند آثار فاخر خود را به دیگر ممالک صادر کنند و ارتفاع گفته‌هایشان توانسته و می‌تواند در آدمیان تأثیر بسزایی بگذارد. از این روی می‌توان هر دو را جزء نیکان روزگار خود و تمام اعصار دانست و آثار ارزشمندشان را در اوج کمال‌گرایی برشمرد.

فردوسی در شاهنامه که شناسنامه و سند هویت ایران و ایرانی در جهان است با قطعیت نشانگر مرد و زنی از ایرانشهر است که رعایت اصول اخلاقی در رفتار و عملکردشان نتیجه پیشینه پربار فرهنگی و یگانه پرستی است و از همین روی است که تجاوز و حمله در قاموس شاهنامه و ایران امروز جایی ندارد. دفاع در برابر دشمن از تمامیت ارضی و آب و خاک و شرف و ناموس سر لوحه تفکر ایرانی است و رستم به عنوان نماینده تمام عیار و جستجوگر دفاع در لحظاتی به میدان نبرد ورود می‌کند که دشمن یا به ایران حمله کرده است و یا مسئله کین خواهی و انتقام است.

اما در برابر او اولیس در ایلیاد و ادیسه، به تروآ لشکرکشی می‌کنند با حيله وارد شهر تروآ می‌شوند و پس از کشتار و تعدی و تجاوز مردان و کودکان و زنان بی دفاع، پیروز می‌شوند و اولیس به جهت توهین به مقدسات و نفرین خدایان سال‌ها در دریاها آواره می‌شود تا پس از بیست سال به موطن خود باز می‌گردد. در حماسه شاهنامه رستم همیشه با مدد گرفتن از یزدان پاک وارد کارزار می‌شود. او و افرادی که از نیروهای فوق طبیعی استفاده می‌کنند ولی حماسه هومر و افرادی که جنگ میان خدایان در آسمان هاست که به زمین کشیده شده است.

زنان در کنار مردان در دو حماسه نقش‌های بیشماری را بازی می‌کنند اما پنلوپه و تهمینه به عنوان دو دور افتاده از معشوقه خویش در نهایت وفاداری روزگار می‌گذرانند و ثمره عشقشان را بزرگ می‌کنند و در تلاشند که وظایف زنانگی خویش را به درستی و در نهایت پاکدامنی به سرانجام برسانند. اما با یک اختلاف فاحش، و اینکه رفتار پنلوپه نه تنها در ادیسه بلکه در مجموعه ایلیاد و ادیسه هومر یک استثناست اما رفتار تهمینه در طول شاهنامه یک قاعده است (به جز سودابه)، و زنان ایرانی بر خلاف زنان یونانی، دارای چنین شان و شخصیتی هستند که مردان به کرامت و بزرگی و دور اندیشی و پاکدامنی آن‌ها اعتقاد دارند و در سه دوره جنگ نیز به وظایف خود آگاهند و از آنها تخدی نمی‌کنند.

البته نباید فراموش کرد که اهمیت واقعی افراد نیز در محیط مشخص می‌شود و این محیط و افراد، پرورده خانواده و شهرند که همیشه نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و اولیس در چنین محیطی است که بر خلاف رستم در حال حرکت است. از همین روی است که جایگاه شهر و محیط در اذهان ایرانیان و پرورش آنان با یونانیان دارای یک پارادوکس است.



منابع: الف) کتابها

- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۷۶). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ هفتم، تهران: آثار.
- (۱۳۸۱). ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۸۰). چهار سخنگوی وجدان ایران، تهران: قطره.
- (۱۳۷۸). ایران و یونان در بستر باستان، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- (۱۳۷۰). آواها و ایماها، تهران: یزدان.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۵۵). فرهنگ ایران باستان، تهران: دانشگاه تهران.
- جمالی، کامران. (۱۳۶۸). فردوسی و هومر. تهران: اسپرک.
- حیبی، محسن. (۱۳۹۱). قصه شهر، نماد شهر نوپرداز ایرانی (با تاکید بر دوره ۱۲۹۹-۱۳۳۲)، چاپ دوم، تهران: موسسه انتشارات.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۸). سخن‌های دیرینه، چاپ سوم، تهران: افکار.
- (۱۳۹۵). زنان در شاهنامه، مترجم: احمد بی نظیر، تهران: مروارید.
- دورانت، ویل. (۱۳۳۷). تاریخ تمدن، مترجم: بهمن پور افضل، تهران: اقبال.
- دهباشی، علی. (۱۳۷۰). فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات)، تهران: مدبر.
- رحمان پور، غزال. (۱۳۹۵). گرد آوری مقالات برگزیده سی و پنجمین جشنواره بین المللی تئاتر فجر (شهر، شهروندی و تئاتر)، تهران: نمایش.
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). قلمرو ادبیات حماسی ایران، جلد دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). نامور نامه، تهران: سخن.
- سلطانزاده، حسین. (۱۳۹۰). تاریخ مختصر شهر و شهرنشینی در ایران: از دوره باستان تا ۱۳۵۵ ه.ش، تهران: چهارطاق.
- شایگان، داریوش. (۱۳۷۶). زیر آسمان‌های جهان، در گفتگو با رامین جهانبگلو، مترجم: نازی عظیمی، تهران: فرزانه روز.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۲۴). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). شاهنامه (بر اساس نسخه ژول مل)، تهران: تهران.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۳). انسان شناسی شهری، چاپ چهارم، تهران: نی.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۳۷). مزدآپرستی در ایران قدیم، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۶). نامه باستان، جلد اول، تهران: سمت.
- (۱۳۸۴-۱۳۸۵). نامه باستان جلد هفتم و هشتم، تهران: سمت.
- کیتو، هامفری دیوی. (۱۳۹۳). یونانیان، مترجم: سیامک عاقلی، تهران: ماهی.
- مدائنی، مهدی. (۱۳۵۷). شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی (مجموعه سخنرانی‌های سومین جشن طوس)، تهران: سروش.
- مفقورد، لوئیز. (۱۳۸۷). شهر در بستر تاریخ؛ خاستگاه‌ها، دگرگونی‌ها و دورنماهای آن، مترجم: دکتر احمد عظیمی بلوریان، چاپ دوم، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲). فردوسی و شعر او، تهران: توس.
- هامیلتون، ادیت. (۱۳۸۷). افسانه‌های بی‌زمان، مترجم: پریخ صنیعی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- هومر. (۱۳۸۵). ایلیاد، مترجم: سعید نفیسی، تهران: بهزاد.
- هومر. (۱۳۷۹). ادیسه، مترجم: میرجلال الدین کزازی، چاپ چهارم، تهران: مرکز.

ب) مقاله‌ها

اعتضادی، لادن. (۱۳۸۶). شهر ایرانی، یک مفهوم در اندیشه ایران‌شهر، سال دوم، شماره ششم.
اکبری، منوچهر. (۱۳۸۰). شایست و ناشایست زنان در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تابستان و پاییز.
عباسی، حجت و قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۹). مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلیاد و ادیسه هومر، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، ش ۱۹، صص ۱۰۹-۱۳۸.
عزیزی، طاهره. (۱۳۸۸). ترسیم چرخه عدالت در شاهنامه، نشریه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، ش ۴۵، صص ۱۴۳-۱۷۰.
علی نقی، حسین. (۱۳۹۰). تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، ش ۹، صص ۵۹-۸۱.

ج) مصاحبه

اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۹۳). عشق در شاهنامه، روزنامه اطلاعات، هفدهم آذر.
----- (۱۳۵۳). ارزش‌های حماسی شاهنامه، هنر و مردم، شماره ۱۳۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



A comparative study of Ferdowsi's Shahnameh and Homer's Odyssey from the perspective of femininity and the city

Abstract

Comparative literature is one of the old and respectable disciplines. Cultural dialogue between ethnic groups has been customary for a long time and we can consider a common origin for the origin of the narratives of each nation. This field examines the intersection of literature in different languages and finds complex and numerous literary links in the past, present and its historical relations in terms of influence in the fields of art, literary schools, intellectual currents, topics and people, and it can even be called a dialogue between Knowledge of civilizations and cultures. Ferdowsi's Shahnameh and Homer's Iliad, as eternal literary epics, are among the rarest topics of this literary field and can be analyzed in three different fields from the perspective of its characters: Tehmina, Penelope-Rostam, Ulysses, and the concept of the city. This research deals with these areas in a descriptive and analytical way.

Keywords: comparative literature, Ferdowsi's Shahnameh, Homer's Iliad and Odyssey, femininity, Rostam, Ulysses and Shahr.

پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی